



کلام امام خمینی:

حضرت امام درباره تبدل رأی بحث را چنین مطرح می‌کنند که:

تبدل رأی ۵ صورت دارد:

(الف) اجتهاد اول ناشی از قطع بوده است و اجتهاد دوم هم ناشی از قطع است (یعنی - مثلاً - قطع داشته که الف واجب نیست و بعد قطع پیدا می‌کند که واجب است)

(ب) اجتهاد اول ناشی از قطع بوده و اجتهاد دوم ناشی از اماره است (مثلاً قطع داشته که الف واجب نیست و بعد قطع او زائل می‌شود و اماره ای قائم می‌شود بر اینکه الف واجب است)

(ج) اجتهاد اول ناشی از اماره بوده است و اجتهاد دوم ناشی از قطع است.

(د) اجتهاد اول ناشی از اماره بوده است و اجتهاد دوم هم ناشی از اماره است.

(ه) اجتهاد اول ناشی از اصول عملیه بوده است و اجتهاد دوم ناشی از هر چیزی است.

« إذا اضمحل الاجتهاد السابق، وتبدل رأی المجتهد، فلا يخلو إماماً أن يتبدل من القطع إلى القطع،

أو إلى الظنّ المعتمد، أو من الظنّ المعتمد إلى القطع، أو إلى الظنّ المعتمد.»^۱

(و قسم پنجم را در ادامه مورد اشاره قرار می‌دهند)

ایشان سپس درباره قسمت «الف و ب» می‌نویسند:

«فإن تبدل من القطع إلى غيره، فلا مجال للقول بالإجزاء؛ ضرورة أن الواقع لا يتغير عما هو عليه

بحسب العلم والجهل، فإذا قطع بعدم كون السورة جزءاً للصلاة، ثم قطع بجزئيتها، أو قامت الأمانة

عليها، أو تبدل قطعه، [يعني قطع قبلي زائل شد ولی اصلاً حکم جدید نیافت. که این غیر از دو

صورت قسم «الف و ب» است ولی همانند همان ها می باشد] يتبين له في الحال الثاني - وجداناً

أو تعبداً - عدم كون المأتمّ به مصداق المأمور به، ومعه لا وجه للإجزاء.

ولا يتعلق بالقطع جعل حتى يتكلم في دلالة دليله على إجزائه عن الواقع، أو بدليته عنه، وإنما هو

عذر في صورة ترك المأمور به، فإذا ارتفع العذر يجب عليه الإتيان بالمأمور به في الوقت، وخارجه

إن كان له قضاء.»^۲

توضیح:

۱. الاجتهاد و التقليد، ص ۱۳۵

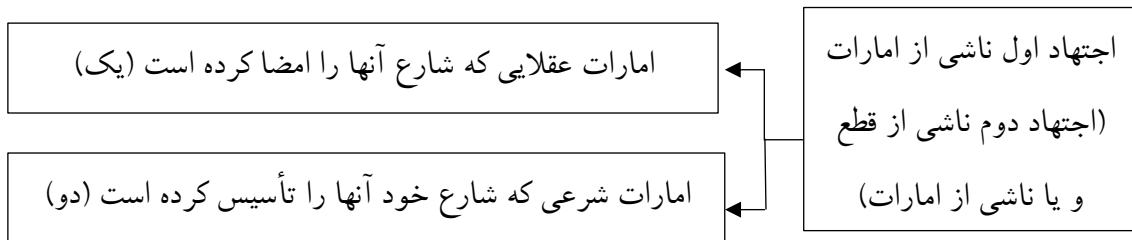
۲. همان



۱. اگر اجتهاد سابق ناشی از قطع بوده است، نمی‌توانیم قائل به اجزاء شویم، چرا که علم و جهل نمی‌تواند واقعیت را تغییر دهد (و لذا اینکه قبلاً جاهل بوده است و قطع او در جهت جهل مرکب بوده است، باعث نمی‌شود که بگوییم واقعیت تغییر کرده است)

۲. و حجیت قطع هم ناشی از «جعل» شارع نبوده است تا بگوییم «ادله حجیت آن جعل» چگونه است (چنانکه درباره امارات می‌گوییم) بلکه حجیت قطع (در جایی که خلاف واقع در آید) صرفاً باعث معذور بودن قاطع می‌شود.

حضرت امام سپس به فرض «ج و د» اشاره کرده و این دو قسم را به ۲ قسمت تقسیم می‌کنند:



و درباره قسم یک می‌نویسند:

«وإن تبدل من الظنّ المعتمد، فإن كان مستنده الأمارات كخبر الثقة وغيره، فكذلك إذا كانت الأمانة عقلائية أمضاها الشارع؛ ضرورة أن العقلاء إنما يعملون على ما عندهم - كخبر الثقة والظواهر - بما أنها كاشفة عن الواقع، وطريق إليه، ومن حيث عدم اعتنائهم باحتمال الخلاف، وإمضاء الشارع هذه الطريقة لا يدلّ على رفع اليد عن الواقعيّات؛ وتبديل المصاديق الأولى بالمصاديق الثانويّة، أو جعل المصاديق الناقصة منزلة التامة.

وربما يقال: إن الشارع إذا أمر بطبيعة كالصلاة، ثمّ أمر بالعمل بقول الثقة، أو أجاز المأمور بالعمل به، يكون لازمه الأمر أو الإجازة بإتيان المأمور به على طبق ما أدّى إليه قول الثقة، ولازم ذلك هو الإجزاء. ففي مثل قوله تعالى: «أقم الصلاة لدلوك الشمس إلى غسق الليل»، يكون أمر بصلاتين إلى غسق الليل لا غير، فإذا أمر بالعمل على قول الثقة، فقد أمر بإتيان المأمور به بالكيفية التي أدت إليها الأمانة، فلا محالة يكون المأتيّ به مصداقاً للمأمور به عنده، وإلّا لما أمر بإتيانه كذلك، فلا محيص عن الإجزاء؛ لتحقق مصداق المأمور به، وسقوط الأمر.



ولکنک خبیر: بأنّ إمضاء طریقة العقلاء، لیس إلّالآجل تحصيل الواقعیات؛ لمطابقة الأمارات العقلیة نوعاً للواقع، وضعف احتمال تخلفها عنه، وفي مثل ذلك لاوجه لسقوط الأمر إذا تخلف عن الواقع، كما أنّ الأمر كذلك عند العقلاء، والفرض أنّ الشارع لم یأمر تأسیساً.^۱

توضیح:

۱. اگر امارات (که منشأ اجتهاد اول بوده است)، از امارات عقلایی است که شارع آن را امضا کرده است، باید قائل به عدم اجزاء شویم چرا که

۲. عقلا این امارات را به جهت اینکه کشف واقع می کنند حجت می دانند و نه اینکه به سبب آن ها مصادیق ناقص را تعبداً مصداق تام بدانند [و صرفاً این امارات، در صورت کشف خلاف باعث عذر می شوند]
۳. و ربّما یقال: شارع با پذیرش حجّیت اماره، مصداق آن اماره را مصداق واقع فرض کرده است و لذا امر واقع به سبب این مصداق ساقط می شود.

۴. و لکنک خبیر: عقلا صرفاً امارات را برای به دست آوردن واقع جعل کرده اند چرا که به طور معمول امارات به واقع اصابت می کنند (و اگر خطا واقع شد امر واقعی ساقط نمی شود) و شارع هم همان طریق را مشی کرده است.

حضرت امام سپس به دو اشاره کرده و می نویسند که حتی در «امارات تأسیس شده توسط شارع» هم نمی توان قائل به اجزاء شد

«بل وكذا الحال لو أمر الشارع بأمانة تأسیساً، وكان لسان الدلیل هو التحفّظ علی الواقع، فإنّ العرف لا يفهم منه إلّالتحصيل الواقع، لا تبدیله بمؤدّی الأمانة.

وَأنت إذا راجعت الأدلّة المستدلّ بها علی حجّیة خبر الثقة، لرأیت أنّ مفادها لیس إلّالایجاب العمل به؛ لأجل الوصول إلى الواقعیات، كالأیات علی فرض دلالتها، وكالروایات، فإنّها تنادی بأعلى صوتها بأنّ إيجاب العمل علی قول الثقة، إنّما هو لكونه ثقة وغير كاذب، وأنّه موصل إلى الواقع، وفي مثله لا يفهم العرف، أنّ الشارع يتصرّف فی الواقعیات علی نحو أداء الأمانة.

هذا مع أنّ احتمال التأسیس فی باب الأمارات العقلیة، مجرد فرض، وإلّا فالناظر فیها یقطع بأنّ الشارع لم یکن فی مقام تأسیس وتحکیم، بل فی مقام إرشاد وإمضاء ما لدى العقلاء، والضرورة

۱. همان، ص ۱۳۶



قاضية بأن العقلاء لا يعملون على طبقها إلّا لتحصيل الواقع، وحديث تبدیل الواقع بما يكون مؤدّى الأمانة، ممّا لا أصل له في طريقتهم، فالقول بالإجزاء فيها ضعيف غايته.^۱

توضیح:

۱. این ادله هم، به این سبب حجت شده‌اند که می خواسته اند واقعیت (حکم واقعی را به دست مکلف برسانند)
۲. و در این موارد، چنین نیست که شارع بخواهد در واقعیت تصرف کند و مؤدای اماره را جایگزین تعبّدی واقعیت کند.
۳. اصف الی ذلک: جایی که عقلاً چیزی را اماره می دانند، بعید است شارع غیر از امضای آن طریقه، بخواهد روش جدیدی را تأسیس کند.
۴. و لذا اینکه بگوییم «مؤدای اماره» تعبداً تبدیل به واقع می شود حرف بی اساسی است و نمی توان در آن قائل به اجزاء شد.

حضرت امام سپس به تفصیل بین قسم «ج و د» اشاره کرده و تفصیل بین این دو قسم را باطل برمی شمارند: «وأضعف منه التفصیل بین تبدل الاجتهاد الأوّل بالتقطع فلا یجزی، و بین تبدله باجتهاد آخر فیجزی، بدعوی عدم الفرق بین الاجتهادین الظنّین، وعدم ترجیح الثانی حتّی یبطل الأوّل. وذلك لأنّ تبدل الاجتهاد لا یمکن إلّامع اضمحلال الاجتهاد الأوّل؛ بالعثور علی دلیل أقوى، أو بالتخطئة للاجتهاد الأوّل، ومعه لاوجه لاعتباره، فضلاً عن مصادمته للثانی، هذا حال الفتوی المستندة إلى الأمارات.»^۲

توضیح:

۱. اگر کسی بگوید در قسم «د»، اجتهاد اول ظنی است و اجتهاد دوم هم ظنی است و لذا ترجیحی بر هم ندارند تا بخواهد اجتهاد دوم اجتهاد اول را باطل کند؛ [به خلاف قسم «ج»]
 ۲. این سخن باطل است، چرا که اگر کسی اجتهاد دوم کرده است، در حال اجتهاد دوم (و زمان آن)، یا دلیل قوی تری یافته است و یا به هر دلیل اجتهاد اول خود را باطل می داند (و اصلاً دیگر ظنی به مضمون اجتهاد اول ندارد)
 ۳. پس ظن اول مرتفع شده است و ظنی نیست تا با ظن حاصل از اجتهاد دوم تصادم کند.
- حضرت امام در ادامه به قسم «ه» توجه می دهند (صورتی که اجتهاد سابق بر مبنای اصول عملیه بوده است)

۱. همان

۲. همان، ص ۱۳۸



«وَأَمَّا إِذَا اسْتَدْتَدتْ إِلَى الْأَصُولِ، كَأَصَالَتِي الطَّهَارَةَ وَالْحَلِيَّةَ فِي الشَّبَهَاتِ الْحَكْمِيَّةِ، وَكَالِاسْتِصْحَابِ فِيهَا، وَكَحَدِيثِ الرَّفْعِ، فَالظَّاهِرُ هُوَ الْإِجْرَاءُ مَعَ اضْمِحْلَالِ الْاجْتِهَادِ»^۱

توضیح:

۱. [اصول عملیه اگر در شبهات موضوعیه جاری شده باشد (مثلاً لباس خود را طاهر می دانستیم و بعد معلوم شد که نجس است) و بعد کشف خلاف شود، به آن تبدیل اجتهاد نمی گویند. ولی اگر در شبهات حکمیّه اصالة الطهاره را جاری کردیم (مثلاً نمی دانیم فلان حیوان چه حکمی دارد و به سبب اصالة الطهاره گفتیم پاک است، و بعد معلوم شد که روایتی موجود است که آن را نجس می داند)]
۲. در این قسم، اگر اجتهاد سابق زائل شد، باید قائل به اجزاء شویم.

ما می گوئیم:

۱. دلیل حضرت امام در این مورد همان است که در مباحث اجزاء مطرح کرده ایم. حضرت امام در این بحث با اشاره به همان هم می نویسند:

«الظاهر من أدلتهما، هو جعل الطهارة والحلیة الظاهريتين، ولامعنى لهما إلتا تجویز ترتیب آثار الطهارة والحلیة على المشكوك فيه، ومعنى تجویز ترتیب الآثار، تجویز إتيان ما اشترطت فيه الطهارة والحلیة مع المشكوك فيه، فیصير المأتیّ به معهما مصداق المأمور به تعبدًا، فیسقط أمره. فإذا دلّ الدلیل على لزوم إتيان الصلاة مع طهارة الثوب، ثم شكّ في طهارة ثوبه، دلّ قوله: (كلّ شيء طاهر) - الذي يرجع إلى جواز ترتیب الطهارة على الثوب المشكوك فيه - على جواز إتيان الصلاة معه، وتحقق مصداق الصلاة به، فإذا تبدل شكّه بالعلم، لا يكون من قبيل كشف الخلاف، كما ذكرنا في الأمارات؛ لأنّها كواشف عن الواقع، فلها واقع تطابقه أو لا تطابقه، بخلاف مؤدّى الأصلين، فإنّ مفاد أدلتهما ترتیب آثار الطهارة أو الحلیة بلسان جعلهما، فتبدیل الشكّ بالعلم من قبيل تبدیل الموضوع، لا التخلف عن الواقع، فأدلتهما حاکمة على أدلة جعل الشروط والموانع في المركبات المأمور بها.»^۲

۲. حضرت امام همچنین درباره «استصحاب» هم همین ادعا را مطرح می کنند

«ولا یبعد أن يكون الأمر كذلك في الاستصحاب؛ فإنّ الكبرى المجعولة فيه وهی قوله: (لا ینبغی لك أن تنقض الیقین بالشكّ أبدًا)»

۱. همان

۲. همان، ص ۱۳۹



ليس مفادها جعل اليقين أمانة بالنسبة إلى زمان الشك؛ ضرورة عدم كاشفيتها بالنسبة إليه عقلاً؛ لامتناع كونه طريقاً إلى غير متعلّقه، ولا معنى لجعله طريقاً إلى غيره، فلا يكون الاستصحاب من الأمارات.

بل ولا يكون جعله للتحفظ على الواقع، كإيجاب الاحتياط في الشبهة البدوية في الأعراض والدماء، فإنه أيضاً خلاف مفادها، وإن احتملناه بل رجحناه سابقاً بل الظاهر منها: أنه لا ينبغي للشاكّ الذي كان على يقين، رفع اليد عن آثاره، فيجب عليه ترتيب آثاره، فيرجع إلى وجوب معاملة بقاء اليقين الطريقيّ معه في زمان الشكّ، وهو مساق عرفاً لتجويز إتيان الأمور به - المشروط بالطهارة الواقعية مثلاً - مع الطهارة المستصحية، ولا زم ذلك صيرورة المأتيّ به معها مصداقاً للمأمور به، فيسقط الأمر المتعلّق به.»^١

١. همان، ص ١٤٠.